



استقرار نظامی انگلستان در ایران



۱۰ اکتبر سال ۱۹۱۱ میلادی، برابر با ۱۸ مهر سال ۱۲۹۰ هجری خورشیدی در تهران خبری انتشار یافته بود به این مضمون که در اجرای پیمان نامه سال ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه مبنی بر تقسیم وطن ما، اصطلاحاً به دو منطقه نفوذ، دولت انگلستان در بوشهر و سیس مناطق پیرامون نفتخیز (خوزستان) نیروی نظامی مستقر خواهد کرد.

این نیرو که هند را با کشتی ترک کرده بود ۱۲ روز بعد بوشهر را عملاً اشغال نظامی کرد و در آنجا باقی ماند و بعداً به همین ترتیب شهر آبادان و... تحت کنترل نظامی انگلستان در آمدند. انگلستان هیچگاه از نقاط حساس و نفتدار خاورمیانه چشم برنگرفته است و استقرار آن در منطقه بصره از ۲۰۰۳ به همین دلیل بوده است که به اصرار، از آمریکا خواست که تمشیت امنیت در جنوب عراق را به نیروهای انگلیسی بسپارد. همکاری لندن با دولت واشنگتن از نخستین روز رسمی اشغال نظامی افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ نیز به همین دلیل بوده است. همین دولت لندن بود که در اکتبر ۲۰۰۸ (ماه جاری) دشواری پیروزی نظامی در افغانستان را مطرح ساخت که دولت آمریکا بعداً به تکرار آن پرداخته است و اصحاب نظر می گویند که «تا» و در افغانستان سیاست دگر آمده و احتمالاً می خواهد از اینجا (افغانستان) به کشورهای همسایه آن در شمال و غرب فشار وارد سازد و این فشار در حقیقت ایستادگی در برابر روسیه است که کمر به اخراج غرب از اطراف خود بسته است.

تأسیس اتحاد سه گانه میان اتریش، آلمان و ایتالیا



پس از آنکه اتحاد دوگانه در سال ۱۸۷۹م بین اتریش و آلمان ایجاد شد و سنگ بنای نظام بین المللی شکل گرفت، ایتالیا نیز در سال ۱۸۸۱م به این پیمان پیوست و با تأسیس اتحادیه جدید در دهم اکتبر آن سال در وین، نام این تشکل به اتحاد سه‌گانه تغییر یافت. این پیمان که در دروه‌های پنج ساله تجدید می‌شد، تا اوایل جنگ جهانی اول ادامه داشت. بر اساس اتحاد سه گانه، چنانچه ایتالیا مورد حمله فرانسه قرار می‌گرفت، آلمان و اتریش به کمکش می‌شتافتند و در صورت حمله فرانسه به آلمان، ایتالیا به حمایت از آلمان برمی‌خاست. هم‌چنین اگر هر یک از سه کشور مورد حمله دو یا چند قدرت بزرگ قرار می‌گرفتند، کشورهای هم پیمان به یاری او وارد جنگ می‌شدند. این پیمان بازتاب نارضایتی ایتالیا از اشغال تونس از سوی فرانسه در آن سال‌ها بود و برای بیسمارک، صهر اعظم آلمان نیز یک موفقیت دیپلماتیک به شمار می‌رفت، چرا که در صورت حمله فرانسه به آلمان، آلمان از کمک متحدان خود برخوردار می‌شد. هم‌چنین به موجب این اتحاد، سه کشور به کمک هبم مقاصد سیاسی خود را در نقاط مختلف دنیا عملی می‌کردند. با وجود همه اطمینانی که آلمان و اتریش به ایتالیا داشتند، مع هذا، پیمان اتحاد مثلث تا آخر ادامه نیافت و ایتالیا با آغاز جنگ جهانی اول، از عضویت در آن کناره‌گیری کرد، چرا که معتقد بود تجاوز اولیه از جانب فرانسه نبوده است و آلمان متجاوز می‌باشد. در نهایت این پیمان در سال ۱۹۱۴م از هم پاشید.

سال گشت مرگ مامون، خلیفه ای که مادرش ایرانی بود



دهم اکتبر سال ۸۳۳ میلادی مامون هفتمین خلیفه عباسی که مادرش یک ایرانی بود، در جریان لشکرکشی به آناتولی (ترکیه آسیا) برای جنگ با روم شرقی، در شهر سارد ناگهان درگذشت. وی ۴۷ ساله بود و ۲۰ سال خلافت کرده بود. هارون الرشید پدر او، قبلاً مامون را به عنوان جانشین امین (پسر دیگرش) اعلام کرده و وی را فرمانداری کل خراسان داده بود که پس از مرگ پدر، امین فرزند خود موسی را جانشین اعلام کرد و این کار، فرصت مناسبی به دست میهندوستان استقلال طلب ایرانی داد تا به نام حمایت از مامون بیاخیزنند، اتریش امین را در سه نبرد از جمله جنگ ری شکست دهند بغداد را بگیرند و سر امین را برای مامون به خراسان بفرستند. میدان جنگ ری، محل امروز تهران بود.

با این که از آن پس بغداد در دست مقامات منصوب از جانب مامون بود، وی سالیها از شهر مرو (پایتخت وقت خراسان) بر امپراتوری اسلامی که تا اسپانیا امتداد داشت حکومت می کرد. مامون مردی دانش پرور و آگاه از افکار فلاسفه یونان باستان بود و به همین منظور بیت‌الحکمه بغداد را با یک کتابخانه بزرگ تأسیس کرده بود. در دوران خلافت مامون، اداره امور امپراتوری در دست ایرانیان بود و نامزدهای هر مقام پس از گذراندن امتحان معلومات، بررسی تجرّبه و تعیین میزان شایستگی آنان و یاد کردن سوغند منصوب می شدند. مامون در عامل شهادت امام رضا (ع) بود پس از درگذشت وی، برادرش المعتمد خلیفه شد.



ghalamoghdrat@yahoo.com

لودویک هاینریش الدنر فون میزس فیلسوف، اقتصاددان مکتب اتریش و لیبرال کلاسیک بود. او از چهره‌های برجسته مکتب اتریشی تفکر اقتصادی شد و پیش از همه به خاطر کارهایش در زمینه پراکسیولوژی شناخته می‌شود. او در ۱۹۴۰ در هراس از اشغال سویسیس به دست رایش آلمان به ایالات متحده مهاجرت کرد. او بر جنبش لیبرترین در ایالات متحده در میانه قرن بیستم تأثیر قابل توجهی گذاشت. او را بیش از همه برای نوشتن کتاب‌های تئوریک تأثیرگذار چون «عمل انسانی»، «سوسیالیسم»، «تئوری و تاریخ» و چندین اثر مطرح‌دیگری می‌شناسند؛ اما او همچنین در مجموعه درس گفتارهایی که سال ۱۹۵۹ در آرزانتین ایراد شدند، با زبانی غیرتخصصی که برای اهالی کسب‌وکار، استادان و معلمان و دانشجویان سایر رسته‌ها قابل‌استفاده باشد به تشریح رنوس اندیشه اقتصادی خود پرداخت. او در تجزیه و تحلیل تئوری خود با زبانی ساده بسیار جیره دست بود. واقعت‌های مهم تاریخی را با اصول اقتصادی تشریح می‌کند. نشان می‌دهد که چطور سرمایه‌داری نظام سلسله مراتبی اروپایی زمان فئودالیسم را از هم پاشاند و پیامدهای سیاسی روی کارآمدن انواع مختلف دولت‌ها را حلاجی می‌کند. از دیگر رنوس کار او بررسی نارسایی‌های سوسیالیسم و دولت رفاه است و نشان می‌دهد که چطور مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان با آزادی در نظام سرمایه‌داری می‌توانند مقاصد خود را برآورده سازند.

زندگی و زمانه میزس

پدر وی، ارتور فون میزس، مهندس راه‌آهن و کارمند دولت و مادرش، آدله فون میزس بود. فون میزس هنوز در سن کودکی بود که خانواده‌اش به میهن مهاجرت کردند. وی در ۱۸۹۲ در Akademesches Gymnasium وارد شد و در آن جا به آموزش علوم انسانی پرداخت و با هانس کلسن همکاری کرد. او ابتدا علاقه خاصی به تاریخ و سیاست داشت. به همین خاطر پس از فارغ‌التحصیلی در سال ۱۹۰۰، در دپارتمان حقوق و علوم دولتی در دانشگاه وین شروع به تحصیل نمود. فون میزس، کار خود را تحت نظر کارل گرومرگ و با طرفداری از مکتب تاریخی در علوم سیاسی آغاز کرد. در این مکتب بر تحقیق و پژوهش تأکید شده و اهمیت چندی به تحلیل نظری داده نمی‌شود. اما میزس در پاییز ۱۹۰۳ کتاب «اصول علم اقتصاد» نوشته کارل منگر را که متنی بنیادین در مکتب اقتصاد اتریش است مطالعه کرد و از مطالعه این کتاب او را از این روش تاریخ‌گرایانه دور کرد. وی در سالیان بعد، به ویژه در سمینار اوینگن بوم فن بلور، ک وزیر مالی سابق و مدافع مکتب اتریش، به تعمیق مطالعات خود در زمینه تئوری اقتصادی پرداخت.

فون میزس در فوریه ۱۹۰۶ فارغ‌التحصیل شد. وی کار خود را به عنوان کارمند دولت در اداره امور مالی اتریش آغاز نمود، اما بعد از چند ماه به دلیل بیزاری از سازمان‌های دولتی آن جا را ترک کرد. پس از آن، دو سال در یک شرکت حقوقی در وین به عنوان کارآموز، مشغول به کار شد و همچنین، شروع به تدریس اقتصاد کرد. در اواخر سال ۱۹۰۹، به «اتاق تجارت و صنعت وین» ملحق شد که به مدت ۲۰سال در آن جا مشغول به کار بود. این نهاد، در آن زمان یک سازمان نیمه دولتی بود و از طریق نشراتی که به چاپ می‌رساند، اثر قابل ملاحظه‌ای بر سیاست اتریش می‌گذاشت. فون میزس، به موارث فعالیت حرفه‌ای و شغلی‌اش، علایق بلندپروازانه دانشگاهی و علمی خود را دنبال کرد و رساله‌ای در باب پول و بانکداری را نوشت.

او در رشته‌های که با عنوان National Staat and Wirtschaft (۱۹۱۹) که در آن عنوان «ملت، حکومت و اقتصاد» به انگلیسی ترجمه شد (اما می‌کند که امپریالیسم آلمانی، نتیجه به کارگیری قدرت حکومت برای حل مشکلات جامع چندفرهنگی- که در استان‌های شرقی اتریش و آلمان رواج داشتند- بود است.

اعلام جمهوری در چین پس از سقوط امپراتوری این کشور

در فاصله سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۱، پنج شورش علیه خاندان امپراتوری منچو در چین صورت گرفت که همه آن‌ها، کم و بیش از اندیشه‌های انقلابی سون یات سن، مبارز معروف چینی سرچشمه می‌گرفت. چهار شورش اول، سرکوب شد و هر بار عده‌ای دستگیر و تیرباران شدند. ولی شورش پنجم که در روز نهم اکتبر سال ۱۹۱۱م آغاز شد، با شدت عمل بی‌سابقه دولت و دستگیری و اعدام صدها تن مواجه شده و بر خشم و نفرت عمومی افزود. از این رو، از روز یازدهم اکتبر آن سال، شورش به شهرهای بزرگ چین نیز منتقل شد. در این زمان، دربار که احساس خطر می‌کرد، مردم را به آرامش دعوت کرد و مخالفان را به آغاز مذاکره و آشتی ملی فرا خواند. در مذاکرات دولت پیشنهاد می‌کرد حکومت مطلقه خاندان منچو به حکومت مشروطه سلطنتی تبدیل شود و مجلس منتخب مردم نیز بر کارها نظارت داشته باشد، ولی نیروهای انقلابی به چیزی جز تغییر رژیم و استقرار جمهوری رضایت نمی‌دادند.

«بتکار» به مناسبت سالمرگ لودویک میزس بررسی کرد

فیلسوفی در خدمت اقتصاد



تأثیر پایدار بر علم اقتصاد نه‌ای و نشان داد که تئوری ارزش منگر، چگونه در رابطه با پول به کار می‌رود و نیز، تئوری چرخه تجاری جدیدی را مطرح کرد که طبق آن آشکار شد، بحران‌های اقتصادی نتیجه تخصیص نامطلوب منابع هستند که در نتیجه تورم روی می‌دهند. او همچنین نشان داد که پول به هیچ‌وجه نمی‌تواند خشتی باشد و افزایش حجم پول، همیشه اثرات بازتوزیمی خواهد داشت. فون میزس، در جنگ جهانی اول، به عنوان افسر یوشیانه اتریش- سوایستان و همچنین به عنوان مشاور اقتصادی وزارت جنگ به خدمت مشغول بود. او تجارب با ارزشی از تحرک سیاست مطالعه‌گری و واقیعت‌های سوسیالیسم جنگ به دست آورد، که بعداً در تئوری سوسیالیسم خود به کار گرفت. وی در آخرین سال جنگ، به مقام موجه و معتبر- اما بدون برخورداری از حقوق- «سناتور برتر» دانشگاه وین دست یافت.

نویای نئولیبرال را رهبری کردند. میزس در اوایل دهه ۱۹۲۰، با موفقیت به مبارزه با تورم در اتریش پرداخت و توانست تأثیر مهمی بر اصطلاحات پولی و مالی سال ۱۹۲۲ بگذارد. با این حال نتوانست از افزایش مداوم دخالت‌های دولت و تیرگی اوضاع مالی عمومی اتریش جلوگیری کند. میزس یک تئوری کاملاً جدید درباره سیاست‌های مداخله‌گراییه پایه‌گذاری نمود که نشان می‌دهد مداخله‌جویی‌های دولت، تا تا ضد تولید است. این تئوری، عملاً همه‌اشکال سیاست‌های راه سوم را منتفی دانسته و سرمایه‌داری اقتصاد آزاد را به عنوان تنها گزینه معنادار و ارزشمند از میان گزینه‌های سیاسی موجود تعیین نمود. میزس در سال ۱۹۲۷، Liberalism، فلسفه سیاسی خودی بر اصالت فایده را به طور مختصر و موجز، ارائه کرد.

میزس در اواخر دهه ۱۹۲۰، انتشار مقالاتی در باب خصالت معرفت‌شناسی علم اقتصاد را آغاز کرد. وی معتقد بود که علم اقتصاد را نمی‌توان با تحلیل داده‌های قابل مشاهده، کرد یا بر آن صحنه گناشت. از دید وی، اقتصاد، همانند ریاضیات یا منطق یا هندسه، یک علم مقدماتی است. علاوه بر آن، اقتصاد تنها چیزی از یک علم اجتماعی گسترده است که وی بعداً نام آن را «پراکسیولوژی» (Praxecology)، به معنای «استفاده عمل انسان نهاد. فون میزس نهایتاً مسیرهای مختلف کاری‌اش را با یکدیگر تلفیق نموده و بدین طریق در سال ۱۹۲۴- زمانی که صاحب کرسی روابط اقتصادی بین‌المللی در انجمن دانش‌مؤختگان مطالعات بین‌الملل در ژنو بود- رساله‌ای پراکسیولوژیک را به رشته تحریر درآورد. وی تا سال ۱۹۴۰ در این مقام بود و در همین سال بود که بالاخره رساله‌اش با نام Nationalokonomie به چاپ رسید.

در ۱۹۲۸، زمانی که در ژنو بود، با مارگیت سرنی با نام خانوادگی پدری هرفلد ازدواج کرد و بعدها دختر ناتنی‌اش گیاسترنی، به نوسنده مشهوری تبدیل شد. آن‌ها از این ازدواج صاحب هیچ فرزندی نشدند. میزس در ژولای ۱۹۴۰، ژنو را ترک کرد تا مقابله به اسارت ارتش آلمان درآمده یا توسط دولت سوئیس به آنها تحویل داده شود. وی به نیویورک رفت و در ۱۹۴۶ به شهروند ایالات متحده تبدیل گردید و بدین گونه، زندگی جدیدی را آغاز کرد. فون میزس ابتدا به استخدام اداره ملی تحقیقات اقتصادی در آمد، سپس به عنوان مشاور انجمن ملی تولیدکنندگان مشغول به کار شد و نهایتاً در سال ۱۹۴۵، عنوان استاد مدعو دانشگاه نیویورک منتخب گردید. او به مدت ۲۴ سال پس از آن، کماکان در این دانشگاه به فعالیت مشغول بود. میزس در ایالات متحده، به «پریس معنوی» نهضت تازه جان گرفته

بازتاب کشته شدن چه‌گوارا در روزنامه‌های ایران

بالر این خبر سر باز می‌زنند. بعضی از افراد فامیل او عقیده دارند که «چه‌گوارا» که دو سه سال پیش مرده است و برخی می‌گویند او زنده است و در چند نهضت سیاسی پنهانی فعالیت می‌کند».

آن روزها روزنامه اطلاعات صفحه‌ای داشت که در آن مقالات خارجی روز ترجمه می‌شد. مسئولان وقت روزنامه به مناسبت خبرهای منتشر شده درباره چه‌گوارا مطلب اصلی این صفحه در روز چهارشنبه را به او اختصاص دادند؛ مطلبی با عنوان «چه‌گوارا، مرد اسرارآمیز آمریکای لاتین». در بخشی از این مطلب با اشاره به اشنایی چه‌گوارا با فیدل کاسترو آمده: «... این شناسایی سرآغاز یک همکاری خیرترانگیز بین دو مرد انقلابی بود. گوارا با برتری فکری فوق‌العاده، صداقت و صراحت لجه‌ای که از خود نشان داد فیدل کاسترو را تحت تأثیر قرار داد تا جایی که مردم «سیرا» اغلب در صحبت‌های خصوصی به شوخی می‌گفتند: آنچه را که «چه» امروز می‌گوید «فیدل» فردا خواهد گفت. به هر حال «چه» به زودی در ردیف یکی از همکاران و معاونان درجه اول کاسترو قرار گرفت.» آن روزها «دوست فیدل کاسترو» عبارت‌تری بود که توصیف ارنستو چه‌گوارا به ویژه در روزنامه اطلاعات استفاده می‌شد. «نقلایی معروف آمریکای لاتین»، «ز رهبران انقلاب کوبا» و «ز برجسته‌ترین خیره‌های جنگ‌های چریکی» نمونه‌های دیگری از عباراتی‌اند که روزنامه‌های کثیرالانتشار چهل و چهار سال پیش، در جریان انعکاس خبرهای مربوط به کشته شدن «ال چه» برای توصیف او استفاده می‌کردند.

از دفن مخفیانه تا آفاسانه «ال چه»

خبرهای تازه درباره «ال چه» همچنان ادامه داشت. روز پنج‌شنبه ۲۰ مهر ماه هم نام او به تیتتر روزنامه‌ها راه پیدا کرد. انتشار بخشی از یادداشت‌هایی که چه‌گوارا در دفترچه خاطراتش نوشته بود و دفن مخفیانه او در روز چهارشنبه، مهم‌ترین اخباری بودند که شنیده‌شدن از طریق روزنامه‌های ایران و جهان درباره چه‌گوارا منتشر شدند. روزنامه کیهان در این روز درباره دفن ناگهانی ارنستو نوشت: «... جسدی که مقامات بولیوی می‌گویند متعلق به «چه‌گوارا» است، دیروز به آرامی در گور بی‌نام و نشانی به خاک سپرده شد و مراسم کلیسای کاتولیک هنگام تدفین انجام گردید... یکی از مقامات نظامی بولیوی گفت محل گور «چه‌گوارا» را معلوم نخواهند کرد تا بعداً به صورت یک زیارتگاه درنیاید... مقامات بولیوی گفتند که جنازه چه‌گوارا از روز سه‌شنبه گذشته که عده‌ای روزنامه‌نگار آن را دیدند متعفن شده بود و از این رو زود آن را دفن کردند...» این روزنامه در این روز همچنین از زبان سخنگوی نظامی بولیوی از پرداخت جایزه‌ای معادل ۲۲ هزار تومان آن زمان به کسانی که چه‌گوارا را کشته، خبر داد.

از تکذیب برادر تا تأیید کاسترو

روز پنج‌شنبه هم برونده اخبار مربوط به ارنستو چه‌گوارا بسته نشد. این قصه سر



لیبرتارین تبدیل شد و فضای مکتب اتریش را به‌گونه‌ای مشخص و آشکار بر آن حاکم کرد. روابط نزدیک «بنیاد آموزش‌های اقتصادی»، «صندوق ویلیام والکر» و «بنیاد Earhart»، پشتوانه مالی و سازمانی لازم را برای وی فراهم آورد. تأثیر و نفوذ فون میزس، در سال‌های پس از انتشار ویرایش انگلیسی رساله پراکسیولوژیکش با عنوان «عمل انسان» (۱۹۴۹) به حداکثر میزان خود رسید.

سخنرانی‌ها و سمینارهای وی در دهه ۱۹۵۰ در دانشگاه نیویورک، سبب پرورش رهبران روشنفکر بسیاری در جریان لیبرتاریسیسم پس از جنگ شد. افرادی چون موری روتبارد، هانس سنهولز، جورج رایسمن، رالف رایکو، لئونارد لیگیو و ایترزل کرزنر از این دسته‌اند. توان و قدرت تولید فون میزس در دهه ۱۹۶۰ به گونه بسیار قابل‌ملاحظه و شدیداً کاهش یافت. او تا ۱۹۶۹ در دانشگاه نیویورک به تدریس و پرداخت و در همین شهر نیز از دنیا رفت. به واقع وی، برای مدت تقریباً چهاردهه، رهبر بلاشعاع مکتب اتریش در علم اقتصاد بود.

اندیشه‌ها

میزس به طور گسترده‌ای به عنوان یک لیبرال کلاسیک می‌نوشت سخنرانی می‌کرد و همچنین یکی از رهبران مکتب اقتصادی اتریش بود. او در رسالتون درباره اقتصاد، به آشکارسازی بنیان‌های مفهومی پرداخت که آن را Praxeology نام نهاد. علم اعمال انسان یک کنش‌شناسی انسان، بسیاری از آثار او در مورد دو موضوع اقتصادی بودند: اقتصاد پولی و تورم- تفاوت بین اقتصاد دولتی و تجارت آزاد.

میزس می‌گوید پول به خاطر مطلوبیتش در ایتباع دیگر کالاها مورد تقاضا است و نه به خاطر خودش و این‌که هر گسترش عرضه پولی، به استثنای عرضه‌سنسوکالت، موجب ایجاد سبک‌های تجاری رونق و رکود می‌شود. دیگر معاضدت قابل توجه میزس بحث او در این باب بود که سوسیالیسم به لحاظ اقتصادی به خاطر مشکل محاسبات اقتصادی می‌بایست شکست بخورد. میزس بیان کرد که بدون اقتصاد بازار هیچ سیستم قیمت‌گذاری کارآمدی وجود نخواهد داشت. چیزی که او برای دستیابی به یک تخصیص عقلانی کالاهای سرمایه‌ای به بارآورترین استفاده‌شان لازم می‌دانست. سوسیالیسم شکست می‌خورد چراکه بر اساس گفته فون میزس تقاضا بدون قیمت‌ها قابل محاسبه نیست. این بحث توسط دیگر پیروان مکتب اتریش مثل فون هایک به صورت مفصل و مبسوط پرورده شد. خود میزس چنین می‌نویسد: «بازگازن معمول زبان سیاسی احمقانه هستند. چپ چیست و راست چیست؟ چرا هیترل باید راست باشد و استالین، دوست موقت او چپ؟ چه کسی مترجع است و چه کسی ترقی‌خواه؟ ارتجاع در برابر یک سیاست نابخردانه محکوم نیست و پیشرفت به سوی آشوب ستونی نیست. هیچ چیز نباید تنها به خاطر آن‌که که جدید است، رادیکال است یا در رست است پذیرفته شود. اگر تذکرینی که راست کیهانی (Orthodoxy) بر آن ایستادگی می‌کند بی‌عیب و مستحکم باشد آن‌گاه ارتدوکسی (Orthodoxy) یک شر نیست، چه کسی ضد کارگر است؟ آن کسانی که می‌خواهند کارگران را به سطح روسیه نزول دهند یا کسانی که برای کارگران استانداردهای سرمایه‌دارانه آمریکا را طلب می‌کنند؟ چه کسانی ملی‌گرایند؟ آن کسانی که می‌خواهند کشورشان را لگملاز چکمه نازی‌ها کنند یا آن کسانی که کشورشان را مستقل می‌خواهند؟»

یکی از قابل توجه‌ترین نظریات میزس این بود که سوسیالیسم از نظر اقتصادی محکوم به شکست است. در مقاله‌ای در ۱۹۲۰، میزس این‌گونه نوشت که یک دولت سوسیالیست نمی‌تواند محاسبات اقتصادی لازم برای سازمان‌دهی موثر یک اقتصاد پیچیده را انجام دهد. با اینکه اقتصاددانان سوسیالیستی چون اسکالر لنج و آل برترن با او مخالفت کردند اما اقتصاددانان مدرن متفق‌القولند که بحث میزس به همراه توضیحات هایک بر آن درست است.

میزس معتقد بود که حقیقت‌های اقتصادی از یک سری بدیهیات روشن نشأت می‌گیرند و نمی‌توان آن‌ها را به صورتی تجربی آزمایش کرد. او نظرات خود را در مهم‌ترین اثرش، کنش انسانی، و سایر انتشاراتش شرح داد هرچند که چندان در جذب اقتصاددانان خارج از مکتب اتریش موفق نشد. میزس همچنین یکی از طرفداران مهم لسه فر بوده و او معتقد بود دولت در هیچ جای اقتصاد نباید دخالت کند.



دراز داشت انگار قرار نبود نام «ال چه» به این زودی‌ها از اخبار رسانه‌ها کنار رود. این بار به خاطر صحبت‌های برادر او، «روبرتو» بود که نامش در روزنامه‌های روز یکشنبه بیست و سوم مهرماه نقش بست. روبرتو مدعی شده بود برادرش همچنان زنده است و آن فرد کشته شده شخص دیگری بوده است. روزنامه اطلاعات هم نوشت که شب همان روز فیدل کاسترو نطقی خواهد داشت تا در آن نظرش را درباره مرگ چه‌گوارا بیان کند. صحبت‌های او با توجه به رابطمش با «ال چه» می‌توانست نقشی تعیین‌کننده داشته باشد.

کاسترو همان شب در نطقی رادیویی با تأیید صحت سخنان مقامات بولیوی درباره مرگ چه‌گوارا آب پاکی را روی دست کسانی ریخت که هنوز به زنده بودن او امیدوار بودند. فرادای آن روز روزنامه‌ها از قول کاسترو نوشتند: «... عکس‌ها واقعی است و خاطرات تقویم بغلی او عین حقیقت است. برای ما هرگز امکان ندارد باور کنیم ادعای دولت بولیوی اساسی دروغ دارد و باید با کمال تأسف اعلام کنیم که درگذشت چه‌گوارا، حقیقت محض است...» کاسترو در اواخر صحبت‌هایش به مناسبت مرگ چه‌گوارا در کوبا سه روز عزای عمومی اعلام کرد. سفر برادر ارنستو به کوبا برای مذاکره درباره مرگ او هم از دیگر اخبار مطبوعات روز دوشنبه یکم آبان ماه درباره چه‌گوارا بود.